

(83)

ترجمه حال حضرت افنان سدره مبارکه جناب موقرالذوله آقا میرزا علی محمد خان علیه بهاء الأبهی

هو الله

حضرتش از فروع سدره منتهی و منتسب آستانه حضرت اعلی روحی له الفدا بود و از بدو طفولیت آثار نباهت و ذکاء و دلایل درایت و نهی در روی مبارکش ظاهر و هویدا در مهد شیرخوار بود که آیات علویت از جبینش نمودار تا آنکه بسن مراهق رسید خویش و پیوند و بیگانه و آشنا آثار و امتیازی در شمائلش مشاهده مینمودند و از اطوارش حیرت میکردند تا آنکه حسن تربیت یافته در تحصیل کمالات صوری و معنوی نهایت همت و غیرت میفرمود در آن مملکت فنون ادبیه و علوم مفیده تحصیل فرمود و چون بدرجه بلوغ رسید فروغی تازه یافت اطوار و احوالی دیگر از او صدور نمود در نهایت وقار بود و در غایت سکون و قرار و چون از ظهور حضرت اعلی اطلاع یافت و وقائعی که بر آن مظهر کبریا واقع شده واقف گشت بشور و انجذابی افتاد و شعله و التهابی برافروخت که باسرار امر پی برد و بانوار هدی مهتدی گشت و بشارت ظهور من یظهره الله یافت و بطلوع شمس حقیقت مطلع گشت از امواج محیط بی منتهی و فیوضات نامتناهی کلمه علیا چنان منجذب و مشتعل گردید که زمام اختیار از دست رفت شب و روز چون دریا پر جوش و خروش بود و همواره گوش و هوش متوجه آهنگ سروش بلسانی با نهایت فصاحت و بلاغت بستایش ظهور مجلی طور پرداخت و چون لمعه نور روشن گشت آیت توحید بود و رایت رب مجید در بیان و تبیان ادیب دبستان بود و از بلاغت کلماتش حاضرین در غایت روح و ریحان و متمادیا عرایضش بساحت اقدس میرسید و جمال مبارک با کمال بشاشت میفرمودند نامه موقرالذوله بخوانید و فوراً جواب صادر میگشت لهذا توقیعات متعدده داشت و بخطاب رب الارباب فائز از توقیعات نهایت عنایت و الطاف ظاهر و باهر و بجان و دل در ساحت حضور حاضر و بخطاب انک من الافنان المبارکة التي نبتت من هذه الشجرة المقدسة مخاطب باری در نهایت شعف و سرور بود و از نظر عنایت مکلم طور در غایت حبور همواره هیجان وجدان او بارض مقدس میرسید و سبب مسرت بندگان حضرت احدیت میگشت تا آنکه شمس حقیقت از افق امکان افول فرمود و از مطلع لامکان اشراق فرمود خبر مصیبت کبری و رزیه عظمی چنان حضرت افنان را بحسرت و کدورت انداخت که لسان مدتی ساکت شد و امواج عرفان ساکن گشت شب و روز همدم آه و این بود و

صبح و شام قلب حزين همدم نوحه و حنين عبدالبهاء با او مخابره مينمود و تسلى خاطر ميداد تا آنكه دوباره بهيجان آمد و روح و ريحان يافت و بخدمت امر الله پرداخت مدتی در سواحل بحر عمان مامور حكومت گشت و بانصاف و عدالت پرداخت جميع مدن و ديار سواحل از كياست و رياست او مشعوف و لسان بستایش و محامد و نعوت گشودند جميع میگفتند اين سرور بی مثل و نظير است و مير عدل و انصاف بين غنى و فقير در ايام حكومت آرزوی خدمت بعالم انسانی مينمود و نهایت آمال بترفيه رعيت و آسایش مملكت و اجراى حقانيت داشت همواره ستایش او از بندرها بارض مقصود ميرسيد ياران مهاجرين و مجاورين و عبدالبهاء جميع مسرور میگرددند تا آنكه حوادثی رخ داد و بهندوستان شتافت سالهای چند در آن مرز و بوم مكث و اقامت فرمود در مدت اقامت دوست و دشمن و آشنا و بیگانه لسان بمدح و ثنای او گشودند كه اين شخص فى الحقيقه متين و وقور است و خيرخواه و غيور جامع كمالاتست و در عالم انسانی از آیات باهرات و نزد كل محترم بود با وجود آنكه ميدانستند كه بهائی حقيقى است و منتسب شجره مباركه باز منكرين و معرضين نهایت رعایت را در حق ایشان مجرى ميداشتند و اعاظم و اكابر ايرانيان از تجار و سياحان بحضورش ميشتافتند و اظهار محبت مينمودند و احترامات فائقه ميكردند فى الحقيقه شمعى بود روشن و نجمى بود درخشنده بعد از مدتی از طهران او را خواستند و مجمع وزرا را بوجود او آراستند و محل مشورت كل گردید و مرجع اعتماد و احترام كل شد ولی آن طير گلشن توحيد همواره آرزوی جهان باقى مينمود و از جهان فانى بيزار بود تا آنكه اجل مسمى رسيد و آن بلبل گلزار الهى بگلستان نامتناهى پريد و از حيز ادنى بملاً اعلى صعود نمود و در حديقه كبريا برشاخسار موهبت كبرى باهنگ و نغمه بدیع پرداخت و بروحانيان جهان بی پایان قرين و ندیم گشت و بمحفل تجلى راه يافت و در ملكوت انوار در دریای اسرار مستغرق گردید اين شخص نازنين آيت نور مبین بود و اين عبد صادق شمعى بارق بود و در بوستان الهى نخلى باسق الحمد لله در پایان حیات با كمال تبتل و تضرع و استقامت بر امر الله و ثبات در دين الله منجذبا الى ملكوت الجمال متمنيا الدخول فى محفل تجلى العزيز الجبار فانى در بحر اسرار گشت عليه البهاء الابى من جمال الكبرياء و عليه التحية و الثناء من النقطة الاولى و عليه الرحمة و الرضوان من ربه العزيز الغفار (ع ٤٤)